

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته و مقدمات مفوته

عرض کردیم در فقه مواردی داریم که فقهاء فتوا داده‌اند که اتیان یا حفظ مقدمه در فرضی که مکلف می‌داند در زمان ذی المقدمه، قادر بر این مقدمه نیست، لازم است. مثلاً مکلف می‌داند در زمان ذی المقدمه اگر قبل از آن، این مقدمه را حفظ یا اتیان نکند، در آن زمان عاجز از اتیان مقدمه است و طبعاً اگر عاجز از اتیان مقدمه شد، از اتیان ذی المقدمه هم عاجز می‌شود، این موارد را تعبیر به مقدمات مفوته می‌کنیم. عرض کردیم اگر تتبع شود شاید مجموعاً چهار مثال است، و لو اینکه مثال‌های دیگری هم می‌شود به آنها اضافه کرد.

مثالهای مقدمات مفوته

مثال اول: عرض کردیم فقهاء بر وجوب حفظ الماء برای کسی که می‌داند اگر این آب را از دست بدهد، در داخل وقت صلاة، قدرت و تمکن از آب ندارد. گفته‌اند قبل از وقت صلاة، حفظ ماء واجب است و بلکه بالاتر؛ تحصیل ماء واجب است. کسی که می‌داند در داخل وقت نمی‌تواند تحصیل الماء کند، عده‌ای فتوا داده‌اند قبل از وقت تحصیل الماء واجب است.

مثال دوم: در مسأله صوم است، کسی قبل از فجر، عنوان جنب را پیدا می‌کند، غسل بر او واجب است، در حالی که هنوز زمان ذی المقدمه که عبارت از فجر باشد فرا نرسیده است. فقهاء تسالم دارند بر وجوب غسل بر این شخص.

مثال سوم: در باب حج است، فقهاء فتوا دارند بر اینکه اگر کسی در اشهر حج استطاعت داشت، حفظ این استطاعت واجب است، و حتی بعضی قبل از اشهر حج هم فرموده‌اند اگر کسی مستطیع شد و هنوز اشهر حج فرا نرسیده، حفظ این استطاعت بر چنین شخصی واجب است، در حالی که هنوز زمان ذی المقدمه نرسیده، اما حکم به وجوب حفظ استطاعت کرده‌اند.

مثال چهارم: مورد تعلم صبی است. گفته‌اند صبی قبل از اینکه بلوغ پیدا کند، لازم است که احکام و واجبات را یاد بگیرد، برای اینکه اگر الان یاد نگیرد و بگذارد برای بعد از بلوغ، موجب تفویت می‌شود و واجباتی را از دست می‌دهد. برای اینکه موجب تفویت نشود، تعلم آن مسائلی که به آنها احتیاج دارد قبل از بلوغ واجب است. همچنین نسبت به بالغ قبل از آنکه حج برود و حج بر او وجوب پیدا کند، عده‌ای فتوا داده‌اند که تعلم واجب است و باید مسائل حج را یاد بگیرد.

در این چهار موردی که بیان کردیم عنوانی که وجود دارد این است که قبل از آنکه زمان ذی المقدمه فرا برسد، قبل از بلوغ، یا قبل از اشهر حج، یا قبل از طلوع فجر، یا در مثال اول، قبل از وقت نماز، زمان وجوب ذی المقدمه فرا نرسیده، اما مع ذلک

فقهاء به لزوم اتیان مقدمه حکم کرده‌اند.

عرض کردیم اسم اینها را مقدمه مفوته می‌گذاریم، برای اینکه فرض در جایی است که یقین داریم اگر این مقدمه را قبل از زمان وجوب ذی المقدمه اتیان نکنیم، عدم اتیان آن، موجب فوت ذی المقدمه می‌شود، عدم اتیان مقدمه، سبب تفویت و از بین رفتن ذی المقدمه می‌شود.

عامل وجوب مقدمه در مقدمات مفوته

آنگاه بحث در این است که در این مقدمات مفوته، با فرض اینکه می‌گوییم هنوز زمان وجوب ذی المقدمه نرسیده، چه چیزی این مقدمه را واجب می‌کند؟ اگر زمان وجوب ذی المقدمه رسیده، می‌گوییم وجوب ذی المقدمه از آن ترشح پیدا کرده به مقدمه و آن هم واجب شده، اما اکنون که در این چهار مثال، فرض این است که زمان وجوب ذی المقدمه نرسیده، این وجوب مقدمه از کجا آمد؟

لذا بحث در کیفیت تصحیح وجوب مقدمات مفوته است.

کلام قائلین به امکان واجب معلق

اینجا اگر کسی واجب معلق را قائل شد، مثل صاحب فصول، ثبوتاً گفت واجب معلق امکان دارد و بتواند در همین موارد در مقام اثبات هم دلیل اقامه کند، بگوید در مقام اثبات دلیل داریم، آنگاه این مقام اثبات دو صورت دارد؛ صورت اول اینکه بگوییم ما موردی در شریعت داریم که در آن مورد واجب معلق علاوه بر امکان، واقع هم شده، آنگاه بگوییم این چهار مورد، از همان موارد است. وقتی می‌گوییم واجب معلق امکان دارد و در شریعت هم واقع شده، در این موارد اربعه هم از باب واجب معلق حل کنیم.

یعنی در مثال اول بگوییم وجوب صلاة قبل از وقت نماز می‌آید، وجوب ذی المقدمه یعنی نماز قبل از وقت نماز فعلیت دارد، اگر وجوب ذی المقدمه فعلیت داشت، از آن به مقدمه ترشح پیدا می‌کند و مقدمه واجب می‌شود.

در مثال دوم بگوییم وجوب صوم قبل از فجر فعلیت پیدا می‌کند. قبل از آنکه فجر بیاید، وجوب صوم فعلی است، و به مقدمه ترشح پیدا می‌کند. و هكذا در مثال‌های بعد.

فقط این بیان در مثال چهارم راه ندارد، در مثال چهارم یک فرض آن مسأله صبی است، در مسأله صبی هیچ کسی نمی‌تواند قائل شود که قبل از بلوغ، تکلیف بر این صبی فعلیت دارد و بلوغ، ظرف انجام تکالیف است.

پس در این مثال چهارم آن بیانی که در مثال‌های دیگر بیان شد راه ندارد، چون تکلیف بر صبی، فعلی نیست. بنابراین در این فرض اگر فقیهی واجب معلق را ممکن بداند، و بگوید این واجب معلق، در شریعت هم و لو در غیر این چهار مورد واقع شده، ما در این چهار مورد غیر از مسأله صبی، مسأله را از راه واجب معلق حل می‌کنیم.

فرض دوم این است که بگوییم واجب معلق و لو ثبوتاً ممکن است، در هر موردی دلیل خاص لازم داریم، یعنی باید در هر مثال ببینیم آیا دلیل خاص داریم یا نه؟ نمی‌توانیم از راه اینکه در نظیر این در مقام اثبات دلیل داریم، در این مورد هم وارد شویم. در مقام اثبات در هر موردی، به حسب همان مورد خاص، دلیل لازم داریم.

حالا نیاز نیست یک دلیلی بگوید اینجا واجب معلق است بصورت دلالت مطابقی، بلکه گاهی اوقات اگر قرینه‌ای پیدا کردیم که وجوب ذی المقدمه قبلاً فعلیت دارد از راه برهان اِنّی، کشف از این می‌کنیم که اینجا وجوب، فعلی و واجب، استقبالی است و مسأله از راه واجب معلق حل می‌شود.

پس این هم فرض دوم، که بگوییم به نظایر کاری نداریم، در هر مورد خاصی برای واجب معلق دلیل جداگانه می‌خواهیم. به نظر ما فرض دوم صحیح نیست. آن مقدار که لازم است اینکه از نظر ثبوت و امکان، ممکن بودن آن را اثبات کنیم. اگر در شریعت و لو در یک مورد، واجب معلق داشته باشیم، همین کافی است، لازم نیست که در هر مورد خاصی دلیل جداگانه‌ای بیاوریم، مثلاً بگوییم در مثال اول به استناد به این دلیل، از باب واجب معلق است. ما نیاز نداریم که در هر موردی در مقام اثبات، دلیل جداگانه بیاوریم، بلکه همین مقدار کافی است، که برای یک فقیه ثابت شود - و لو در یک مورد - که در شریعت واجب معلق واقع شده، می‌تواند در نظایر، از راه واجب معلق قضیه را حل کند. یکی همین مقدار که امکان تصویر واجب معلق در یک موردی باشد همین مقدار کافی است.

سوال: آیا این از باب قیاس نمی‌شود؟

پاسخ استاد محترم: خیر، اینکه می‌گوییم یک مورد باشد، برای این است که برای ما یقین حاصل شود در شریعت واجب معلق داریم. اگر حتی در یک مورد دلیل محکم بر واجب معلق پیدا کردیم، مثلاً در باب حج، اگر گفتیم حج، عنوان واجب معلق دارد، اثباتاً هم برای آن دلیل پیدا کردیم، در موارد دیگر برای مقام اثبات، نیاز به دلیل جداگانه نداریم، بلکه می‌گوییم قبل از وقت، حفظ آب برای طهارت مائیه واجب است. چرا؟ از راه واجب معلق آن را حل می‌کنیم و می‌گوییم وقتی حفظ این مقدمه واجب است، کشف از این می‌کند وجوب ذی المقدمه قبلاً فعلیت دارد و لو زمان ذی المقدمه در آینده است. همین مقدار کافی است. این عنوان قیاس ندارد، یعنی نمی‌گوییم چون آنجا واجب معلق واقع شده، پس اینجا هم باید باشد. اینجا شرایط و ملاک واجب معلق موجود است. وقتی شرایط و ملاک بود ثبوتاً، می‌گوییم واجب معلق امکان دارد. اگر در موردی در شریعت، ملاک واجب معلق موجود است، همین مقدار برای مقام اثبات کافی است و نیاز به یک دلیل علیحده در مقام اثبات در هر مورد نداریم که بگوییم در اینجا به این دلیل واجب معلق است یا در مثال دیگر به دلیل خاص دیگر عنوان واجب معلق را دارد. علی‌آی حال؛ دو مینا وجود دارد اما بیشتر همان مبنای دوم را قائل هستند. گرچه متأسفانه این بحث در واجب معلق زیاد منقح نشده، مرحوم آخوند در کفایه اشاره‌ای دارند که می‌فرمایند بعد از اینکه گفتیم واجب معلق ثبوتاً امکان دارد، برای اثبات، دلیل می‌خواهیم. کلی این مسأله و مطلب تام است، اما برای اثبات در هر مورد خاص، دلیل خاص می‌خواهیم؛ یا اینکه برای اثبات همین مقدار که اجمالاً بدانیم در شریعت و لو در یک مورد، واجب معلق واقع شده، اینجا برای موارد دیگر که شرایط و ملاک واجب معلق در آن موجود است نیاز به دلیل خاص نداریم.

سوال:....؟

پاسخ استاد محترم: اگر راه دیگری ممکن باشد و برای خصوص آن، دلیل جداگانه داشته باشیم، آن معتبر است. یعنی اگر بگوییم برای حل این مشکل، یک راه؛ واجب معلق است و یک راه؛ شرط متأخر است، برای شرط متأخر در مقام اثبات دلیل داریم، ولی برای واجب معلق نداریم، اگر اینطور باشد فرمایش شما درست است. اما اگر بگوییم هم شرط متأخر و هم واجب معلق امکان دارد، چه اشکالی دارد که بگوییم هم عنوان واجب معلق و هم عنوان شرط متأخر را می‌تواند داشته باشد. تعینی نسبت به هیچیک برای ما به وجود نمی‌آید. به ذهن می‌رسد که در مقام اثبات اگر یک مورد واجب معلق داشته باشیم برای نظایر آن کافی است.

سوال:....؟

پاسخ استاد محترم: فرض این است که مشهور می‌گویند زمان صلاة جایی است که وقت صلاة بیاید، یک مقدار آب هم دارد و یقین دارد که اگر این آب را حفظ نکنند، داخل وقت نمی‌تواند آب تهیه کند. فقهاء گفته‌اند حفظ این آب واجب است. چرا؟ می‌گوییم یک راه آن؛ واجب معلق است. یعنی وجوب نماز بعد از وقت نماز نمی‌آید، وقت نماز وجوب فعلی واجب استقبالی، حالا که وجوب فعلی شد، وجوب ذی المقوقتی وجوب ذی المقدمه فعلی باشد، اتیان مقدمه آن هم واجب استدمه فعلی باشد، اتیان مقدمه آن هم واجب است.

راه دوم اینکه بگوییم واجب معلق، یا محال است یا اگر هم ممکن است دلیلی بر وقوع واجب معلق در شریعت نداریم. اینجا

می‌خواهیم ببینیم آیا می‌توان از راهی مسأله را حل کرد؟

راه‌های مختلفی برای حل این مشکل ذکر شده. مرحوم محقق خویی در کتاب محاضرات قبل از ورود به بحث، دو مطلب را ذکر کرده‌اند که در بحث دخالت دارد، یک مطلب اینکه قاعده‌ای داریم که در صاحب معالم در معالم هم اشاره کرده، و آن اینکه «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار»، اگر انسان به سوء اختیار امتناعی را برای خود ایجاد کرد، با اختیار او منافاتی ندارد، مثلاً اگر کسی به سوء اختیار خود وارد زمین غصبی شد، حال بگوییم مولا از بودن در این زمین نهی می‌کند، در حالی که عدم تصرف برای او ممتنع است. اگر بخواهد دوباره از زمین بیرون بیاید، دوباره باید غصب کند و بیرون بیاید، یعنی دوباره باید پای خود را در زمین غصبی بگذارد تا بیرون بیاید.

گفته‌اند اینجا که مولا از تصرف در این زمین غصبی نهی می‌کند، عیبی ندارد، و لو اینکه الان برای او مقدور نیست، چون او وسط زمین غصبی قرار گرفته، و برای او مقدور نیست ترک تصرف در مال غیر، اما این نهی مولا مانعی ندارد.

یا مثال می‌زنند کسی که از بالای بلندی خودش را داخل زمین غصبی پرتاب کند، اینجا این قاعده را مطرح کرده‌اند که «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار»، آنگاه سه نظریه پیرامون این قاعده وجود دارد؛ یک نظریه که مشهور می‌گویند «لا ینافی الاختیار عقاباً»، یک نظریه گفته «لاینافی عقاباً و خطاباً» و نظریه سوم اینکه «ینافی عقاباً و خطاباً» و این قاعده را باید اجمالاً بررسی کنیم و ببینیم قاعده‌ی درستی است یا نه؟

چون در مقدمات مفوته مکلف به سوء اختیار خود وقتی مقدمه را ترک کرد، به سوء اختیار خود، خود را از ذی المقدمه عاجز کرده است. دیگر به سوء اختیار خود قدرت بر انجام ذی المقدمه ندارد. بگوییم و لو اینکه الان قدرت ندارد، «الامتناع بالاختیار» یعنی «الامتناع بسوء الاختیار» کسی که به سوء اختیار خود، برای خود یک امر ممتنع ایجاد می‌کند، این «لاینافی الاختیار». کتاب محاضرات جلد 2، صفحه 357 را ملاحظه فرمایید تا فرمایش ایشان را بعداً دنبال کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ